

عُمْدَةُ السَّالِكِ وَعُدَّةُ النَّاسِكِ

تأليف:

شهاب الدين ابوالعباس أحمد بن النقيب المصري

وفات:

سال 769 هجرى قمرى

ترجمه، تحقيق، تفريغ أحاديث و بيان دلائل:

سيد مسلم تفتدار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(بَابُ الْحَوَالَةِ)

يُشْتَرَطُ فِيهَا رِضَا الْمُحِيلِ¹، وَقَبُولُ² الْمُحْتَالِ³، دُونَ رِضَا الْمُحَالِ عَلَيْهِ⁴. وَلَا تَصِحُّ عَلَى مَنْ لَا دَيْنَ عَلَيْهِ⁵. وَتَصِحُّ بِدَيْنٍ لَا زِمَ عَلَى دَيْنٍ لَا زِمَ، بِشَرْطِ الْعِلْمِ بِمَا يُحَالُ بِهِ وَعَلَيْهِ⁶، وَتَسَاوِيهِمَا جِنْسًا وَقَدْرًا⁷ وَصِحَّةً وَتَكْسِيرًا وَحُلُولًا وَأَجَلًا⁸.

رضایت محیل و قبول کردن محتال شرط می شود بغیر از رضایت محال علیه.⁹ حواله صحیح نمی شود بر کسی که بدهکاری بر او نیست. حواله به بدهی لازم بر بدهی لازم¹⁰

1 . لأن له قضاء الحق من حيث يشاء، ولا يتعين قضاؤه من محل معين.

2 . في بعض النسخ بدون: وقبول.

3 . لأن حقه في ذمة المحيل، فلا ينتقل إلا برضاه؛ لأن الذمم متفاوتة.

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي حُطْبَتِهِ فِي حَجَّتِهِ: «أَلَا وَإِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِطِيبِ نَفْسِهِ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟». قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ». سنن الدارقطني 2881.

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطِيبِ نَفْسِهِ». سنن الدارقطني 2885.

4 . لأن الحق عليه فلا يعتبر رضاه، كما لا يعتبر رضا العبد المبيع.

5 . بناء على الأصح من أنها بيع. إذ ليس للمحيل على المحال عليه شيء يجعله عوضا عن حق المحتال. المغني. وهو قول ابن سريج؛ بناء على أنها معاوضة. النجم.

6 . لأن المجهول لا يصح بيعه ولا استيفاءه.

7 . لأن الحوالة معاوضة ارفاق جوزت للحاجة فاعتبر فيه الاتفاق فيما ذكر كالقرض.

8 . إلحاقًا لتفاوت الوصف بتفاوت القدر، والجودة والرداءة كالصحة والكسر.

9 . زيد از عمرو، و عمرو از خالد طلب دارد. بنابراین عمرو به زيد می گوید: بستانکاری را از خالد بگیر. در این مثال: عمرو "محيل" یعنی حواله دهنده؛ و زيد "محتال" یعنی حواله گیرنده؛ و خالد "محال علیه" یعنی حواله شده بسوی او نامیده می شود.

صحیح می‌شود به شرط علم و آگاهی به آنچه حواله به آن و بر آن می‌شود، [و به شرط علم و آگاهی] برابر بودن آن دو در: جنس و مقدار و صحیح بودن و مُکَسَّر بودن^{۱۱} و نقد و مدت‌دار بودن.^{۱۲}

وَيَبْرَأُ بِهَا الْمُحِيلُ مِنَ^{۱۳} دَيْنِ الْمُحْتَالِ، وَالْمُحَالُ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنِ الْمُحِيلِ^{۱۴}. وَيَتَحَوَّلُ حَقُّ الْمُحْتَالِ إِلَى ذِمَّةِ الْمُحَالِ عَلَيْهِ^{۱۵}. فَإِنْ تَعَدَّرَ عَلَى الْمُحْتَالِ أَخْذَهُ مِنَ الْمُحَالِ عَلَيْهِ، لِفَلْسِ الْمُحَالِ عَلَيْهِ أَوْ جَحْدِهِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، لَمْ يَرْجِعْ إِلَى الْمُحِيلِ.

و با آن [یعنی: با حواله صحیح]، محیل از بدهکاری محتال؛ و محال علیه از بدهکاری محیل تبرئه می‌شود. و حق محتال در عهده محال علیه چرخ می‌خورد. پس اگر به خاطر ورشکسته شدن محال علیه یا انکار او یا غیر آن، گرفتن حواله از محال علیه بر محتال غیر ممکن شد؛ محتال بسوی محیل باز نمی‌گردد.

(بَابُ الضَّمَانِ)

يَصِحُّ ضَمَانٌ مَنْ يَصِحُّ تَصَرُّفُهُ فِي مَالِهِ^{۱۶}. فَلَا يَصِحُّ مِنْ صَبِيٍّ وَمَجْنُونٍ وَسَفِيهِ وَعَبْدٍ لَمْ يَأْذَنْ لَهُ سَيِّدُهُ^{۱۷}. وَيَصِحُّ مِنْ مَحْجُورٍ عَلَيْهِ بِفَلْسٍ، وَمِنْ عَبْدٍ أَدَانَ لَهُ سَيِّدُهُ^{۱۸}.

¹⁰ . اما حواله دادن در معامله‌ای که هنوز خیار در آن باقی است درست نمی‌شود زیرا بدهکاری استقرار پیدا نکرده و هر وقت ممکن است معامله فسخ شود همچنین در عقد جعاله قبل از فارغ شدن از عمل.

¹¹ . صحیح یعنی: سکه‌ی نقره که در زمان قدیم زده می‌شد و حکم پول داشت. اما اگر سکه‌ی نقره به اجزای متساوی تقسیم کرده شود مُکَسَّر یا تکسیر اطلاق می‌شود.

¹² . بنابراین صحیح می‌شود: اگر زید یک میلیون از عمرو طلب داشته باشد و عمرو سه میلیون از خالد طلب داشته باشد، پس عمرو به زید حواله می‌دهد که یک میلیون خود را از خالد بگیرد.

¹³ . فی بعض النسخ "عن" بدل: من، و فی الثانية أيضا.

¹⁴ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَطْلُ الْعَبِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ. البخاري 2287.

¹⁵ . لأن ذلك فائدة الحوالة، وقال الماوردي: أجمعوا عليه.

¹⁶ . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَجُلًا لَزِمَ غَرِيماً لَهُ بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُكَ حَتَّى تَقْضِيَنِي، أَوْ تَأْتِيَنِي بِحَمِيلٍ

فَتَحَمَّلَ بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَاهُ بِقَدْرِ مَا وَعَدَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَيْنَ أَصَبَتْ

هَذَا الذَّهَبُ؟» قَالَ: مِنْ مَعْدِنٍ، قَالَ: «لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهَا، وَلَيْسَ فِيهَا خَيْرٌ» فَقَضَاهَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحيح، أبوداود 3328.

¹⁷ . لعدم رشد هم.

¹⁸ . لأن المنع كان لأجله وقد زال بإذنه.

ضمانت کسی صحیح می‌شود که تصرفش در مالش صحیح می‌شود. پس صحیح نمی‌شود از: بچه و دیوانه و سفیه و برده‌ای که آقایش به او اجازه نداده است. و از حجر شده بر او به سبب ورشکستگی، و از برده‌ای که آقایش به او اجازه داده، صحیح می‌شود.

وَيُشْتَرَطُ مَعْرِفَةُ الْمَضْمُونِ لَهُ¹⁹، وَلَا يُشْتَرَطُ رِضَاهُ²⁰، وَلَا رِضَا الْمَضْمُونِ عَنْهُ²¹، وَلَا مَعْرِفَتُهُ²². وَيُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ الْمَضْمُونُ دَيْنًا ثَابِتًا مَعْلُومًا²³، وَأَنْ يَأْتِيَ بِلَفْظٍ يَفْتَضِي الْإِلْتِزَامَ، كَ«ضَمِنْتُ دَيْنَكَ» أَوْ «تَحَمَّلْتَهُ» وَنَحْوِ ذَلِكَ.

شناخت مضمون له^{۲۴} شرط می‌شود و [لی] رضایتش و نه رضایت مضمون عنه و نه شناخت مضمون عنه شرط نمی‌شود.

شرط می‌شود که مضمون: بدهکاری ثابت معلومی باشد، و آنکه لفظی بیاورد که اقتضای التزام کند، مانند: «بدهکاری تو را ضمانت کردم» یا «آن را به دوش گرفتم» و مانند آن.

وَلَا يَجُوزُ تَعْلِيْقُهُ عَلَى شَرْطٍ، مِثْلُ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فَقَدْ ضَمِنْتُ». وَيَصِحُّ ضَمَانُ الدَّرَكِ²⁵ بَعْدَ قَبْضِ الثَّمَنِ²⁶، وَهُوَ: أَنْ يَضْمَنَ لِلْمُشْتَرِي الثَّمَنَ إِذَا²⁷ خَرَجَ الْمَبِيعُ مُسْتَحِقًّا أَوْ مَعِيْبًا.

19 . لتفاوت الناس في الاستيفاء، والأغراض تختلف بذلك، فأشبهه معرفة قدر الدين.

20 . لعدم التعرض له في الحديث.

21 . للحديث الآتي، ولأنه يجوز أداء دين الغير بغير إذنه فالتزامه أجوز.

22 . عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّلَاثَةِ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ»، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. البخاري 2289.

23 . لأن الضمان وثيقة بالحق فلا يسبقه وجوب الحق كالشهادة.

24 . اگر زید ماشینی را از عمرو خریداری کند ولی مقداری پول کم بیاورد. خالد آن مقدار پول را ضمانت می‌کند که زید به عمرو بپردازد. در این مثال: عمرو "مضمون له" یعنی خالد برای او ضمانت کرده؛ و زید "مضمون عنه" یعنی خالد از طرف او ضمانت کرده است.

25 . با سکون راء نیز خوانده می‌شود: الدَّرَكِ.

معلق کردن ضمانت به شرطی جایز نمی‌شود، مانند: «هرگاه رمضان آمد ضامن تو هستم». ضمانت درک بعد از دریافت قیمت صحیح می‌شود، و آن: آنکه برای مشتری ضمانت کند هرگاه برای جنس فروخته شده، مستحقی یا عیبی پیدا شد.²⁸

وَالْمَضْمُونِ لَهُ مُطَالَبَةُ الضَّامِنِ²⁹ وَالْمَضْمُونِ عَنْهُ³⁰. فَإِنْ ضَمِنَ عَنِ الضَّامِنِ ضَامِنٌ آخَرُ طَالَ الْكُلُّ.

مضمون له اجازه مطالبه ضامن و مضمون عنه دارد. پس اگر از طرف ضامن، ضامن دیگری ضامن شد [مضمون له] از همگی مطالبه می‌کند.³¹

وَإِنْ طَالَ الضَّامِنُ فَلِلضَّامِنِ مُطَالَبَةُ الْأَصِيلِ بِتَخْلِيصِهِ³² إِنْ ضَمِنَ بِإِذْنِهِ.

و اگر [مضمون له، حق خود را] از ضامن مطالبه کرد ضامن با رهایی بخشیدن مضمون عنه [بوسیله پرداخت بدهکاریش] اجازه دارد از اصیل [یعنی مضمون عنه] مطالبه کند [به شرطی که] اگر با اجازه مضمون عنه ضامن شده باشد.

فَإِنْ أَبْرَأَ الْأَصِيلَ بَرِيءَ الضَّامِنِ، وَإِنْ أَبْرَأَ الضَّامِنَ لَمْ يَبْرَأِ الْأَصِيلَ. وَإِنْ قَضَى الضَّامِنُ الدَّيْنَ، رَجَعَ بِهِ عَلَى الْأَصِيلِ إِنْ كَانَ ضَمِنَ بِإِذْنِهِ؛ وَإِلَّا فَلَا، سِوَاءَ قَضَاءِ إِذْنِهِ أَمْ لَا. وَلَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْأَعْيَانِ كَالْمَغْضُوبِ وَالْعَوَارِي.

²⁶ . لأن الحاجة تدعو إلى معاملة من لا يعرف، ويخاف عدم الظفر به لو ظهر الاستحقاق فاحتج إلى التوثيق.

²⁷ . في بعض النسخ "إن" بدل: إذا.

²⁸ . مثلاً زيد از عمرو ماشینی را خریداری می‌کند. خالد به زید می‌گوید: اگر در آینده معلوم شد که ماشین

دزدی بوده یا عیبی در آن بوده، من ضمانت می‌کنم.

²⁹ . عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي الْخُطْبَةِ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ: الْعَارِيَةُ مُؤَادَةٌ،

وَالرَّعِيمُ غَارِمٌ، وَالذَّيْنُ مَقْضِيٌّ. صحيح، الترمذي 1265.

³⁰ . عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: ثَوْبِيُّ رَجُلٌ فَعَسَلْنَا، وَحَنَطْنَا، وَكَفَّنَاهُ، ثُمَّ أَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي

عَلَيْهِ، فَقُلْنَا: تُصَلِّي عَلَيْهِ؟ فَحَطَّ حُطًى، ثُمَّ قَالَ: "أَعَلَيْهِ دَيْنٌ؟" قُلْنَا: دَيْنَارَانِ، فَأَنْصَرَفَ، فَتَحَمَّلَهُمَا أَبُو قَتَادَةَ،

فَأَتَيْنَاهُ، فَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ: الدَّيْنَارَانِ عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "حَقُّ الْعَرِيمِ، وَبَرِيٌّ مِنْهُمَا الْمَيْتُ؟"

"قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمٍ: "مَا فَعَلَ الدَّيْنَارَانِ؟" فَقَالَ: "إِنَّمَا مَاتَ أَمْسٍ، قَالَ: فَعَادَ إِلَيْهِ

مِنَ الْعَدِ، فَقَالَ: لَقَدْ قَضَيْتُهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "الآن بَرَدَتْ عَلَيْهِ جِلْدُهُ". إسناده

حسن، مسند أحمد 14536.

³¹ . یعنی می‌تواند از مضمون عنه یا ضامن اول و یا ضامن دوم، حق خود را بستاند.

³² . في بعض النسخ "إذا" بدل: إن.

پس اگر مضمون له، اصيل را بخشيد ضامن [نيز] بخشیده می شود. و اگر مضمون له، ضامن را بخشيد اصيل بخشیده نمی شود. و اگر ضامن بدهکاری را پرداخت کرد با پرداختش بر اصيل رجوع می کند اگر با اجازه اش ضامن شده است و اگر نه [با اجازه مضمون عنه ضامن نشده بلکه خودش از احسان خود ضامن شده] پس نه [نمی تواند به مضمون عنه رجوع کند]؛ یکسان است که آن را با اجازه مضمون عنه پرداخت کند یا نه.³³ و ضمانت ذاتها همانند: غصب شده یا عاریت ها صحیح نمی شود.³⁴

[فِي كَفَالَةِ الْبَدَنِ]

وَتَصِحُّ الْكَفَالَةُ بِبَدَنِ³⁵ مَنْ عَلَيْهِ مَالٌ أَوْ عُقُوبَةٌ لِأَدَمِيِّ كَالْقِصَاصِ وَحَدِّ الْقَذْفِ³⁶ بِإِذْنِ الْمَكْفُولِ³⁷. وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ حَدٌّ لِلَّهِ تَعَالَى فَلَا تَصِحُّ³⁸. ثُمَّ إِذَا صَحَّتِ الْكَفَالَةُ فَأُطْلِقَ، طُولِبَ بِهِ فِي الْحَالِ؛ وَإِنْ شَرَطَ أَجَلًا طُولِبَ بِهِ عِنْدَ الْأَجْلِ.

³³ . بنابراین هنگام ضمانت شدن اگر با اجازه ی مضمون عنه بود، ضامن می تواند به او رجوع کند. اما اگر بدون اجازه ی مضمون عنه، ضامن شد دیگر نمی تواند به مضمون عنه رجوع کند و اگر چه هنگام پرداخت کردن بیاید از مضمون عنه اجازه بگیرد.

³⁴ . زیرا ضمانت در دین جایز می شود نه در عین. منظور این است که نمی تواند ضمانت قیمت آن کند اما می تواند ضمانت بازگرداندن ذات آن کند.

³⁵ . لقوله تعالى: { فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ } أي: كفيلاً عنه ببذنه.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَةَ بْنِ عَمْرِو الْأَسْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَهُ مُصَدِّقًا فَوَقَعَ رَجُلًا عَلَى جَارِيَةِ امْرَأَتِهِ فَأَخَذَ حَمْرَةُ مِنَ الرَّجُلِ كَفِيلًا حَتَّى قَدِمَ عَلَى عُمَرَ وَكَانَ عُمَرُ قَدْ جَلَدَهُ مِائَةَ جَلْدَةٍ فَصَدَّقَهُمْ وَعَدَرَهُ بِالْجَهَالَةِ. وَقَالَ جَرِيرٌ وَالْأَشْعَثُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِي الْمُرْتَدِّينَ اسْتَبَبَهُمْ وَكَفَلَهُمْ فَتَابُوا وَكَفَلَهُمْ عَشَائِرُهُمْ وَقَالَ حَمَادٌ إِذَا تَكَلَّفَ بِنَفْسٍ فَمَاتَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَقَالَ الْحَكَمُ يَضْمَنُ. البخاري 2290.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسَلِّقَهُ أَلْفَ دِينَارٍ فَقَالَ اثْنِي بِالشُّهَدَاءِ أَشْهَدُهُمْ فَقَالَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا قَالَ فَأْتِنِي بِالْكَفِيلِ قَالَ كَفَى بِاللَّهِ كَفِيلًا قَالَ صَدَقْتَ فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ التَّمَسَ مَرْكَبًا يَرْكَبُهَا يَهْدُمُ عَلَيْهِ لِلْأَجَلِ الَّذِي أَجَلُهُ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا فَأَخَذَ حَشَبَةً فَتَقَرَّهَا فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ وَصَحِيفَةً مِنْهُ إِلَى صَاحِبِهِ ثُمَّ رَجَعَ مَوْضِعَهَا ثُمَّ أَتَى بِهَا إِلَى الْبَحْرِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَيُّ كُنْتُ تَسَلَّمْتُ فَلَانَا أَلْفَ دِينَارٍ فَسَأَلَنِي كَفِيلًا فَقُلْتُ كَفَى بِاللَّهِ كَفِيلًا فَرَضِي بِكَ وَسَأَلَنِي شَهِيدًا فَقُلْتُ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا فَرَضِي بِكَ وَأَيُّ جَهْدُ أَنْ أَجِدَ مَرْكَبًا أَبْعَثُ إِلَيْهِ الَّذِي لَهُ فَلَمْ أَقْدِرْ وَإِنِّي أَسْتَوْدِعُكَهَا فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ حَتَّى وَجَعَتْ فِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَلْتَمِسُ مَرْكَبًا يَخْرُجُ إِلَى بَلَدِهِ فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بِمَالِهِ فَإِذَا بِالْحَشَبَةِ الَّتِي فِيهَا الْمَالُ فَأَخَذَهَا

کفالت به بدن کسی که بر او مالی یا عقوبتی برای آدمی است، مانند: قصاص و حد دشنام با اجازه مکفول صحیح می‌شود. و اگر بر او حدی برای خداوند متعال باشد^{۳۹} [کفالت] صحیح نمی‌شود. سپس هرگاه کفالت صحیح شد و اطلاق کرد [یعنی: زمانی تعیین نکرد] فوراً از او طلب کرده می‌شود [که مکفول را حاضر کند]؛ و اگر شرط مدت کرد هنگام سر رسید از او مطالبه کرده می‌شود.

وَإِنْ انْقَطَعَ خَبْرُهُ لَمْ يُطَالَبْ بِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَكَانَهُ، وَيُمْهَلُ مُدَّةَ الدَّهَابِ وَالْعَوْدِ^{۴۰}؛ فَإِنْ لَمْ يُحْضِرْهُ حَيْسَ^{۴۱}، وَلَا تَلْزَمُهُ غَرَامَةٌ مَا عَلَيْهِ.

اگر خبر مکفول منقطع شد از کفیل مطالبه نمی‌شود تا اینکه مکان مکفول را بدانند، و مدت رفت و برگشت به کفیل مهلت داده می‌شود، پس اگر کفیل، مکفول را حاضر نکرد زندان کرده می‌شود و لازم او نمی‌شود غرامتی که بر مکفول است.

وَإِنْ مَاتَ الْمَكْفُولُ سَقَطَتِ الْكِفَالَةُ لَكِنْ إِنْ طُولِبَ بِإِحْضَارِهِ قَبْلَ الدَّفْنِ لِيُشْهَدَ عَلَى عَيْنِهِ وَأَمَّا كَفَالَةُ ذَلِكَ لَزِمَهُ.

اگر مکفول وفات یافت کفالت ساقط می‌شود. اما اگر به حاضر کردنش قبل از دفن، طلب کرده شد تا اینکه بر ذاتش شهادت داده شود [که این جسد مکفول است] و امکانش شد لازم می‌شود.^{۴۲}

لِأَهْلِهِ حَطْبًا فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحِيفَةَ ثُمَّ قَدِمَ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَأَتَى بِالْأَلْفِ دِينَارٍ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا زِلْتُ جَاهِدًا فِي طَلَبِ مَرْكَبٍ لِأَتِيكَ بِمَالِكَ فَمَا وَجَدْتُ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذِي أَتَيْتُ فِيهِ قَالَ هَلْ كُنْتَ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ قَالَ أَحْبَبْتُكَ أَيُّ لَمْ أَجِدْ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذِي جِئْتُ فِيهِ قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَدَّى عَنْكَ الَّذِي بَعَثْتَ فِي الْحَشْبَةِ فَأَنْصَرِفْ بِالْأَلْفِ الدِّينَارِ رَاشِدًا. البخاري 2291.

³⁶ . لأنه حق لازم فأشبهه المال.

³⁷ . لأنه لا ولاية للكفيل عليه حتى تلزمه إجابته.

³⁸ . للأمر بسترها والسعي في إسقاطها ما أمكن.

³⁹ . مانند: حد زنا و حد سرقت و حد نوشیدن خمر. زیرا ما مأمور به پوشاندن آن هستیم.

⁴⁰ . أي: على العادة وإن بعدت المسافة؛ لأنه الممكن.

⁴¹ . لتقصيره فيما وجب عليه.

⁴² . مثلا: زيد صد دینار از عمرو طلب دارد و دو شاهد آنجا بوده‌اند اما شاهدان اسم و نسب عمرو را نمی‌دانند بلکه فقط ذات او را دیده و می‌شناسند و از طرفی خالد کفیل عمرو شده که او را حاضر کند پس قبل از احضار، عمرو وفات می‌کند. در اینجا صاحب حق [زيد] می‌تواند کفیل [خالد] را اجبار کند که

(بَابُ الشَّرِكَةِ)

تَصِحُّ مِنْ كُلِّ جَائِزِ التَّصَرُّفِ، وَهِيَ أَنْوَاعٌ أَرْبَعَةٌ، وَإِنَّمَا تَصِحُّ مِنْهَا شَرِكَةُ الْعِنَانِ⁴³ خَاصَّةً⁴⁴؛ وَهِيَ: أَنْ يَأْتِيَ كُلُّ مِنْهُمَا بِمَالٍ. وَتَصِحُّ عَلَى التُّقُودِ⁴⁵، وَعَلَى⁴⁶ مِثْلِي⁴⁷.

شراکت از هر جایز التصرفی صحیح می‌شود، و آن چهار نوع است⁴⁸، و از این‌ها فقط شرکت عنان صحیح می‌شود، و آن: آنکه هر کدام از آن دو، مال بیاورند. و شرکت بر نقدها و بر مثلیات صحیح می‌شود.

وَيُشْتَرَطُ أَنْ يُخْلَطَ الْمَالَانِ بِحَيْثُ لَا يَتَمَيَّزَانِ⁴⁹، وَأَنْ يَكُونَ مَالٌ أَحَدِهِمَا مِنْ جِنْسِ مَالِ الْآخَرِ وَعَلَى صِفَتِهِ؛ فَلَوْ كَانَ لِهَذَا ذَهَبٌ وَلِهَذَا فِضَّةٌ، أَوْ لِهَذَا حِنْطَةٌ وَلِهَذَا شَعِيرٌ، أَوْ لِهَذَا صَحِيحٌ وَلِهَذَا مُكْسَرٌ، لَمْ يَصِحَّ.

و شرط می‌شود که دو مال مخلوط شوند به گونه‌ای که جدا نباشند، و آنکه مال یکی از آن دو از جنس مال دیگر و بر صفت آن باشد؛ پس اگر برای این [شریک،] طلا و برای آن [شریک،] نقره باشد، یا برای این گندم و برای آن جو باشد، یا برای این صحیح و برای آن مکسر باشد، صحیح نشده است.

جسد مکفول [عمرو] را حاضر کند تا شاهدان نزد قاضی بر ذاتش شهادت دهند و حق ثابت شود. در نتیجه از ترکیه عمرو، حق پرداخت می‌شود. بنابراین اگر امکان شد کفیل، او را حاضر می‌کند.

⁴³ . به فتح نیز خوانده می‌شود: الْعِنَانِ.

⁴⁴ . بالإجماع كما قال في المغني.

⁴⁵ . بالإجماع كما قال في المغني.

⁴⁶ . في بعض النسخ: على كل.

⁴⁷ . لأنه إذا اختلط بجنسه ارتفع عنه التمييز فأشبهه النقادين.

⁴⁸ . في بعض النسخ بدون: أَرْبَعَةٌ.

چهار نوع شراکت: 1. شراکت ابدان، مانند: شراکت حملان. 2. شراکت مفاوضه، یعنی کسب خود را تقسیم یکدیگر می‌کنند. مانند: دو خیاط با همدیگر شریک می‌شوند و لباس می‌دوزند و در پایان، سود را میان خویش تقسیم می‌کنند. 3. شراکت وجوه، مثلاً: دو نفر از وجهه و اعتبار خویش جنس می‌آورند و با همدیگر شریک می‌شوند در حالی که سرمایه‌ای نگذاشته‌اند. این سه نوع شراکت باطل است. 4. شراکت عنان که جایز است.

⁴⁹ . ليتحقق معنى الشركة.

وَيُشْتَرَطُ أَنْ يَأْذَنَ كُلُّ مِنْهُمَا لِلْآخِرِ فِي التَّصَرُّفِ⁵⁰، فَيَتَصَرَّفُ كُلُّ مِنْهُمَا بِالنَّظَرِ
وَالِإِحْتِيَاظِ⁵¹؛ فَلَا يُسَافِرُ بِهِ⁵²، وَلَا يَبِيعُ بِمَوْجَلٍ⁵³. وَلَا يُشْتَرَطُ تَسَاوِي الْمَالَيْنِ⁵⁴،
وَيَكُونُ الرَّبْحُ وَالْخُسْرَانُ بَيْنَهُمَا عَلَى قَدْرِ الْمَالَيْنِ⁵⁵؛ فَإِنْ شَرَطَا خِلَافَ ذَلِكَ بَطَلَتْ.

شرط می شود که هر کدام از آن دو شریک، به دیگری در تصرف کردن اجازه بدهد.
هر کدام از آن دو با سنجش، تأمل و احتیاط تصرف می کنند؛ پس با آن [مال شراکت]
سفر نمی کند و نسیه نمی فروشد. و برابری دو مال شرط نمی شود و سود و زیان بین آن دو بر
مقدار دو مال می شود؛ پس اگر خلاف آن شرط کردند باطل است.

فَإِنْ عَزَلَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ عَنِ التَّصَرُّفِ انْعَزَلَ؛ وَالْآخِرِ التَّصَرُّفِ إِلَى أَنْ يَعْزِلَهُ
صَاحِبُهُ. وَلِكُلِّ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ⁵⁶.

اگر یکی از آن دو، دیگری را از تصرف عزل کرد، عزل می شود؛ و دیگری اجازه تصرف
دارد تا اینکه شریکش او را عزل کند. و برای آن دو، فسخ شرکت رواست هر زمانی که
بخواهند.

وَأَمَّا شَرِكَةُ الْأَبْدَانِ فَبَاطِلَةٌ كَشَرِكَةِ الْحَمَّالِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ ذَوِي الْحِرْفِ عَلَى أَنْ
يَكُونَ الْكَسْبُ بَيْنَهُمْ⁵⁷؛ وَشَرِكَةُ الْوُجُوهِ⁵⁸ وَالْمُقَاوَضَةِ⁵⁹ أَيْضًا بَاطِلَتَانِ.

50 . لأن المال مشترك، وكل يتصرف في ماله ومال الآخر فاشترط الإذن منهما.

51 . لأن الشركة في الحقيقة توكيل وتوكل.

52 . لما في السفر من الخطر. ولو سافر ضمن.

53 . للغرر.

54 . لأنه لا محذور فيه، إذ الربح والخسران على قدرهما.

55 . عملاً بقضية الشركة.

56 . لأنه من العقود الجائزة، لأنه توكيل وتوكل كما تقدم.

57 . لأنها نوع من القمار، ولأن كل واحد منهما متميز ببدنه ومنافعه فيختص بفوائده، كما لو اشتركا في

الاصطياد والاحتطاب .. فإن الأئمة اتفقوا على امتناع ذلك، وجوزها أبو حنيفة مطلقاً. النجم.

58 . لأنها شركة في غير مال، فبطلت كالشركة في الاحتطاب والاصطياد، ولأن ما اشتراه كل منهما ملك له
وخسرانه عليه.

59 . أنها مشتملة على أنواع من الغرر، ولهذا قال الشافعي رضي الله عنه: لا أعرف شيئاً في الدنيا يكون باطلاً
إن لم تكن شركة المفاوضة باطلاً ولا أعلم القمار إلا هذا. النجم.

اما شرکت ابدان باطل است همانند شرکت حمّالان و غیر آنها از صاحبان حرفه‌ها بر آنکه کسب و درآمد بین آنان باشد؛ و شرکت وجوه و مفاوضه همچنین باطل است.

(بَابُ الْوَكَالَةِ)

يُشْتَرَطُ فِي الْمُوَكَّلِ وَالْوَكِيلِ أَنْ يَكُونَا جَائِزِي التَّصَرُّفِ فِيمَا يُوَكَّلُ فِيهِ. وَتَصَحُّ وَكَالَةِ الصَّيِّ فِي الْإِذْنِ فِي دُخُولِ الدَّارِ وَحَمْلِ الْهَدِيَّةِ⁶⁰، وَالْعَبْدِ فِي قَبُولِ النِّكَاحِ⁶¹.

در موکل و وکیل شرط می‌شود که جایزالتصرف باشند در چیزی که در آن وکیل می‌شوند. وکالت بچه در اجازه دخول در منزل و حمل هدیه، و برده در قبول نکاح صحیح می‌شود.

وَيَجُوزُ التَّوَكُّلُ فِي الْعُقُودِ وَالْفُسُوحِ وَالطَّلَاقِ وَالْعِتْقِ وَإِثْبَاتِ الْحُقُوقِ وَاسْتِيفَائِهَا⁶²، وَفِي تَمْلِيكِ الْمُبَاحَاتِ كَالصَّيْدِ وَالْحَشِيشِ وَالْمِيَاهِ؛ وَأَمَّا حُقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى: فَإِنْ كَانَتْ عِبَادَةً لَمْ يَجُزْ، إِلَّا فِي تَفْرِقَةِ الزَّكَاةِ⁶³ وَالْحَجِّ⁶⁴ وَذَبْحِ الْأُضْحِيَّةِ⁶⁵، وَإِنْ كَانَ حَدًّا جَارِيًّا فِي اسْتِيفَائِهِ دُونَ إِثْبَاتِهِ⁶⁶.

⁶⁰ . لأن السلف كانوا يعتمدونه في ذلك، فإن انضمت إليه قرائن يحصل العلم بصدقه في ذلك جاز الدخول والقبول قطعاً.

⁶¹ . لأنه لا ضرر على السيد فيه.

⁶² . عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ حَلَالٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ، وَكُنْتُ أَنَا الرَّسُولَ فِيمَا بَيْنَهُمَا. الترمذي 841، وقال: حسن. والرسول: الوكيل في إجراء العقد.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِنَّ مِنَ الْإِبِلِ، فَجَاءَهُ يَتَقَضَّاهُ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ»، فَطَلَبُوا سِنَّهُ، فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلَّا سِنًّا فَوْقَهَا، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ»، فَقَالَ: أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهِ بِكَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً». البخاري 2305.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى خَيْبَرَ فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى خَيْبَرَ فَقَالَ: «إِذَا أَتَيْتَ وَكَيْلِي فَخُذْ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ وَسَقًا، فَإِنْ ابْتَعَى مِنْكَ آيَةً، فَضَعْ يَدَكَ عَلَى تَرْقُوتِهِ». أبوداود 3632.

⁶³ . عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " الْحَارِزُ الْمُسْلِمُ الْأَمِينُ، الَّذِي يُنْفِدُ - وَرُبَّمَا قَالَ: يُعْطِي - مَا أَمَرَ بِهِ كَامِلًا مُؤَفَّرًا طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ، فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أَمَرَ لَهُ بِهِ أَحَدُ الْمَيَّصِدِّقِينَ ". البخاري 1438.

⁶⁴ . عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ، جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: إِنَّ أُمَّي نَذَرْتُ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا، أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكَ دَيْنٌ أَكُنْتُ قَاضِيَةً؟ أَفَضُّوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». البخاري 1852.

توکیل در قراردادهای فسخها، طلاق، آزادی، اثبات حقوق و انجام آن و در تملیک مباحات مانند: شکار و گیاه و آبها صحیح می‌شود؛ و اما حقوق خداوند متعال: اگر عبادت باشد جایز نمی‌شود مگر در پخش کردن زکات و انجام دادن حج و ذبح قربانی، و اگر حد باشد در انجام آن جایز است⁶⁷ بغیر از اثبات آن⁶⁸.

وَشَرَطُهَا الْإِيجَابُ بِاللَّفْظِ⁶⁹ مِنْ غَيْرِ تَعْلِيْقٍ كَ«وَكَلَّتْكَ» أَوْ «بِعِ هَذَا الثَّوْبِ»؛ وَالْقَبُولُ بِاللَّفْظِ، أَوْ الْفِعْلِ وَهُوَ امْتِثَالُ مَا وَكَّلَ بِهِ. وَلَا يُشْتَرَطُ الْقَبُولُ فِي الْقَبُولِ؛ فَإِنْ نَجَّزَهَا وَعَلَّقَ التَّصَرُّفَ عَلَى شَرْطٍ جَازٍ، كَقَوْلِهِ: «وَكَلَّتْكَ وَلَا تَبِعْ إِلَى شَهْرٍ».

شرط آن: ایجاب به لفظ بدون تعلیق است، مانند: تو را وکیل کردم، یا این لباس را بفروش؛ و قبول به لفظ یا به فعل. و آن [یعنی قبول به فعل]: مورد وکالت را انجام دهد. شتابیدن در قبول شرط نمی‌شود؛ پس اگر وکالت را قطعی کرد و تصرف [در وکالت] را بر شرطی تعلیق کرد جایز است، مانند گفته‌اش: تو را وکیل کردم و [لی] تا یک ماه نفروش.

وَلَيْسَ لِلْوَكِيلِ أَنْ يُوَكَّلَ إِلَّا بِإِذْنِ⁷⁰، وَإِنْ كَانَ مِمَّا لَا يَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِهِ، أَوْ لَا يَتِمَّ كُنْ مِنْهُ لِكَثْرَتِهِ. وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَبِيعَ مَا وَكَّلَ فِيهِ لِنَفْسِهِ، أَوْ لِابْنِهِ الصَّغِيرِ⁷¹، وَلَا بِدُونِ ثَمَنِ مِثْلِهِ، وَلَا بِمَوْجَلٍ، وَلَا بِغَيْرِ نَقْدِ الْبَلَدِ؛ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي ذَلِكَ.

⁶⁵ . عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «بَعَثَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فُقُمْتُ عَلَى الْبُذْنِ، فَأَمَرَنِي فَفَسَمْتُ لِحُومَهَا، ثُمَّ أَمَرَنِي فَفَسَمْتُ جِلْدَهَا وَجُلُودَهَا»، قَالَ سُفْيَانُ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُذْنِ، وَلَا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا». البخاري 1716.

⁶⁶ . عَنْ زَيْدِ بْنِ حَالِدٍ، وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَاعْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةٍ هَذَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمُهَا». البخاري 2314.

عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: " جِيءَ بِالتُّعَيْمَانِ، أَوْ بِابْنِ التُّعَيْمَانِ، شَارِبًا، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ بِالْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ، قَالَ: فَضْرِبُوهُ، فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ بِالتُّعَالِ ". البخاري 6774.

⁶⁷ . زنی که به زنا اعتراف کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم به آنیس وکیل کرد که حد را بر او جاری کند.

⁶⁸ . مثلاً بگوید: تو را وکیل کردم که زنا فلانی را ثابت کنی.

⁶⁹ . ولأن الشخص ممنوع من التصرف في ملك غيره حتى يأذن له.

⁷⁰ . لأنه إنما رضی به وهو كالوصي ليس له أن يوصي.

⁷¹ . لأنه حريص بطبعه على الاسترخاء لهما، وغرض الموكل الاجتهاد في الزيادة، فيتنافى الغرضان

وکیل اجازه ندارد که [کسی دیگر را] وکیل کند مگر با اجازه و اگر چه از چیزهایی باشد که خودش نمی‌تواند آن را به عهده بگیرد یا به خاطر زیادی آن، از پس آن بر نمی‌آید. و وکیل در آنچه وکیل شده، اجازه ندارد که به خودش یا به فرزند کوچکش بفروشد، همچنین اجازه ندارد بدون قیمت مثلش، مدت‌دار و بغیر از نقد شهر [بفروشد]؛ مگر که موکل در اینها به او اجازه بدهد.

وَلَوْ نَصَّ لَهُ عَلَىٰ جِنْسِ الثَّمَنِ فَخَالَفَ، لَمْ يَصِحَّ الْبَيْعُ؛ كَمَا «بِاعَ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ»، فَبَاعَ بِأَلْفِ دِينَارٍ. وَإِنْ نَصَّ عَلَى الْقَدْرِ فَرَادَ مِنَ الْجِنْسِ، صَحَّ؛ كَمَا «بِاعَ بِأَلْفٍ»، فَبَاعَ بِأَلْفَيْنِ؛ إِلَّا أَنْ يَنْهَاهَا.

اگر بر جنس قیمت برایش نص آورد اما وکیل مخالفت کرد معامله صحیح نشده است، مانند: به هزار درهم بفروش، پس به هزار دینار فروخت.

اگر بر مقداری نص آورد اما وکیل بر [مقدار همان] جنس افزود، صحیح است مانند: به هزار بفروش. پس به دو هزار فروخت؛ مگر اینکه او را نهی کند.

وَلَوْ قَالَ: «اشْتَرَيْتُ بِمَا يُسَاوِيهَا بِدُونِ مِائَةٍ، صَحَّ؛ وَإِنْ اشْتَرَيْتُ بِمِائَتَيْنِ مَا يُسَاوِي مِائَتَيْنِ، فَلَا.

اگر گفت: [گوسفندی را] به یکصد [درهم] بخر، پس با کمتر از یکصد [درهم] چیزی خرید که با آن [گوسفند یکصد درهمی] برابری می‌کند، صحیح است؛ [در همین مسأله] اگر [گوسفندی] به دویست [درهم] خرید که [آن گوسفند] با دویست [درهم] برابری می‌کند پس نه [درست نیست زیرا موکل نص آورده بود که به یکصد بخرد].

وَإِنْ قَالَ: «اشْتَرَيْتُ بِهَذَا الدِّينَارِ شَاةً»، فَاشْتَرَيْتُ بِهِ شَاتَيْنِ تُسَاوِي كُلَّ وَاحِدَةٍ دِينَارًا، صَحَّ وَكَانَتْ لِلْمُوَكَّلِ⁷²؛ فَإِنْ لَمْ تُسَاوِ كُلَّ وَاحِدَةٍ دِينَارًا، لَمْ يَصِحَّ الْعَقْدُ⁷³. وَإِنْ قَالَ: «بِاعَ لِي زَيْدٍ»، فَبَاعَ لِغَيْرِهِ، لَمْ يَجْزُ.

⁷² . عن شَيْبِ بْنِ عُرْقَدَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَيَّ يُحَدِّثُونَ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبُرْكََةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى الثَّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ». البخاري 3642.

عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ، قَالَ: دَفَعَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا لِأَشْتَرِيَ لَهُ شَاةً، فَاشْتَرَيْتُ لَهُ شَاتَيْنِ، فَبِعْتُ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجِئْتُ بِالشَّاةِ وَالدِّينَارِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ لَهُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ، فَقَالَ لَهُ:

اگر گفت: با این یک دینار یک گوسفند بخر، پس با آن دو گوسفندی خرید که هر کدام با یک دینار برابری می‌کند، صحیح است و برای موکل می‌باشد؛ پس اگر هر کدام با یک دینار برابر نشد، قرارداد صحیح نیست. و اگر گفت: به زید بفروش، پس به دیگری فروخت، جایز نشده است.

وَإِنْ قَالَ: «اشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ»، فَاشْتَرَاهُ، فَوَجَدَهُ مَعِيْبًا، فَلَهُ الرَّدُّ؛ أَوْ «اشْتَرِ ثَوْبًا»، لَمْ يَجْزِ شِرَاءَ مَعِيْبٍ.

اگر گفت: این پارچه را بخر، پس آن را خرید و آن را عیب‌دار یافت اجازه برگشت دارد؛ یا گفت: یک پارچه‌ای را بخر، خریدن معیوب جایز نیست.

وَيُشْتَرُ طَرَفُ كَوْنِ الْمُوَكَّلِ فِيهِ مَعْلُومًا مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ، فَلَوْ قَالَ: «وَكَلَّكَ فِي بَيْعِ مَالِي وَعِنْتِ عَبْدِي»⁷⁴ وَطَلَّاقِ زَوْجَاتِي، صَحَّ؛ أَوْ «فِي كُلِّ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ»، أَوْ «فِي كُلِّ أُمُورِي» لَمْ يَصَحَّ.

معلوم بودن مؤکل فيه از بعضی از وجوه شرط می‌شود، پس اگر گفت: در فروش مالم و آزادی برده‌ام و طلاق همسرانم تو را وکیل کردم، صحیح است؛ یا در هر کم و زیادی [تو را وکیل کردم]؛ یا در تمام امورم [تو را وکیل کردم]، صحیح نیست.

وَيَدُّ الْوَكِيلُ يَدَ أَمَانَةٍ؛ فَمَا يَتْلَفُ مَعَهُ بِلاَ تَفْرِيطٍ لَا يَضْمَنُهُ⁷⁵. وَالْقَوْلُ فِي الْهَلَاكِ وَالرَّدِّ وَمَا يُدْعَى عَلَيْهِ مِنَ الْخِيَانَةِ، قَوْلُهُ⁷⁶. وَلِكُلِّ مِنْهُمَا الْفَسْخُ مَتَى شَاءَ⁷⁷. فَإِنْ عَزَلَهُ،

بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي صَفْقَةِ بَيْعِكَ، فَكَانَ يُخْرَجُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ فَيَرْبِحُ الرَّبِيْحَ الْعَظِيمَ، فَكَانَ مِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَالًا.. صحيح، الترمذي 1258.

⁷³ . لأنه لم يحصل مقصوده.

⁷⁴ . في بعض النسخ: عَبْدِي.

⁷⁵ . لأنه نائب عن المالك فإذا تلف في يده بغير تفريط .. لم يضمن، كما لو تلف في يد المالك.

⁷⁶ . لأنه أمين فيصدق في التلف، كالمودع وغيره من الأمانة.

⁷⁷ . لأن الموكل قد يرى المصلحة في ترك ما وكل فيه أو في توكيل آخر، والوكيل قد لا يتفرغ فيكون اللزوم مضرًا

وَلَمْ يَعْلَمَ فَتَصَرَّفَ، لَمْ يَصِحَّ التَّصَرُّفُ⁷⁸. وَإِنْ مَاتَ أَحَدُهُمَا، أَوْ جُنَّ، أَوْ أُغْمِيَ عَلَيْهِ، انْفَسَخَتْ⁷⁹.

دست وکیل دست امانت است؛ پس چیزی که همراه او بدون سهل‌انگاری تلف می‌شود، غارم آن نمی‌شود. در تلف شدن و برگرداندن و آنچه از خیانت بر علیه او ادعا می‌شود، قول وکیل [معتبر] است.

هر کدام از موکل و وکیل اجازهٔ فسخ دارند هر زمان که بخواهند. پس اگر وکیل را عزل کرد و [لی وکیل] ندانست پس تصرف کرد، آن تصرف صحیح نمی‌شود. و اگر یکی از آن دو وفات یافت یا دیوانه شد یا بیهوش شد، [وکالت] فسخ می‌شود.

⁷⁸ . لأنه تصرف في ملك الغير بغير إذنه.

⁷⁹ . لأن الأصل إذا لم يملك التصرف ففرعه أولى.